

# کار همعی در قرآن

## امام موسی صدر

امام موسی صدر :



- من حسینی که به رنج دیدگان اهتمام نورزد، نمی شناسم. به حسینی که شهید گریه می نامندش، ایمان ندارم. من به گریه و زاری برای سبک شدن و تخلیه هیجان و ناراحتی ایمان ندارم.
- سوگواری امام حسین، افراد خوار و ذلیل پرورش نمی دهد، گریه کننده پرورش نمی دهد. عزای امام حسین انسانی هایی حسینی پرورش می دهد، انسان هایی که همانند امام حسین سکوت کردن در برابر ستمگر را رد می کنند ...

- اگر ما گریه کنیم، ولی در عین حال برای تضعیف اهداف امام حسین تلاش کنیم؛ اگر گریه کنیم، ولی در صف باطل باشیم؛ اگر گریه کنیم، ولی گواهی دروغ دهیم؛ اگر گریه کنیم، ولی به دشمنان کمک کنیم و به اختلاف و تفرقه در جامعه خود دامن زنیم؛ اگر گریه کنیم، ولی گناهمان بیشتر شود، در این صورت ما گریه می کنیم، ولی در عین حال حسین را نیز می کشیم، زیرا تلاش می کنیم هدف حسین را از بین ببریم که گران بهاتر از خود اوست.
  - امام حسین خود را در برابر امتی دید که وجدانش به خواب رفته است: امتی سلطه پذیر و بزدل و طمع کار که نمی تواند حقوق خود را به دست آورد و حاکمان هرگونه که بخواهند با آن برخورد می کنند ...
- در برابر این واقعیت تلخ، امام حسین راهی برای بیدار کردن این وجدانها و بازگرداندن خون سالم به رگهای افراد این امت نیافت، جز اینکه بزرگترین جان فشانی را رقم زند.

- سخنرانی امام موسی صدر در مؤسسه احمدیه اصفهان برای جمعی از وعاظ این شهر.

امام موسی صدر در این سخنرانی که در ۲۷/۱۰/۱۹۶۵ میلادی ایراد شده درباره اهمیت کار جمعی با استناد به قرآن مقدماتی می‌گوید و سپس به مسئله تبلیغ در جهان امروز می‌پردازد. وی با ذکر مثال‌هایی از شیوه تبلیغی مسیحیان و اهل سنت درباره وضعیت تبلیغی شیعیان هشدار می‌دهد. در پایان نیز برخی تجربیات و خاطرات خود را در این خصوص برای حاضران ذکر می‌کند. متن این سخنرانی را که برای اولین بار منتشر می‌شود در ادامه می‌خوانید.

### بسم الله الرحمن الرحيم

«رب اشرح لی صدری، و یسر لی امری، واحلل عقده من لسانی یفقهوا قولی، واجعل لی وزیراً من أهلی، هارون اخی، اشدد به أزری، و اشركه فی امری، کی نسبحک کثیراً، و نذکرک کثیراً، إنک کنت بنا بصیراً.»

در ابتدای بحث این آیه کریمه را قرائت کردم. از این نوع آیات در قرآن بسیار به چشم می‌خورد. در این آیه می‌خوانیم: «أعوذ بالله من الشیطان الرجیم، قل إنما أعظکم بواحدہ أن تقوموا لله مثنأ و فرادأ.» پیغمبر اکرم به امر خدا یک موعظه به مؤمنین می‌کند. این موعظه عبارت است از اینکه قیام لله بکنند. برای اینکه قیام لله نتیجه‌بخش و مفید باشد، دستورش این‌گونه داده شده است که مثنأ و فرادا باشد. یعنی قیام لله و انجام دادن وظیفه خدایی امت محمد(ص) به دو گونه صورت می‌پذیرد: یکی قیام مثنأ، یعنی قیام دسته‌جمعی، دوتادوتا، متعدد، و یکی قیام فرادا، تنها تنها. در این آیه قیام مثنأ بر قیام فرادا مقدم شده است. در قرآن هر کلمه‌ای و هر عطفی و هر تقدم و تأخری از روی حکمتی است. پس اگر قیام مثنأ مقدم شده است، شاید این‌گونه فهمیده می‌شود که بهترین طریق و اولین طریق برای قیام در راه خدا قیام دسته‌جمعی است.

در آیات دیگر هم به این معنا اشاره شده است، مثل همین آیه‌ای که قرائت کردم که حضرت موسی(س) تقاضا می‌کند که برای او معینی تعیین شود؛ حتی تعبیر «و أشركه فی امری» هم وارد شده است که این وظیفه سنگین رسالت را با مشارکت یکدیگر انجام دهیم. این مسئله مخصوص به حضرت موسی هم نیست که بگوییم زبان آن حضرت کمی معقد بوده است.

در آیه کریمه می‌خوانیم: «إنما أنت منذر و لكل قوم هاد.» برحسب تفاسیر وارد شده در اخبار ما، از حضرت امیرالمؤمنین(س) به «هاد» و از پیغمبر اکرم به «منذر» تعبیر شده است. بنابراین، حتی در اسلام هم منذر و هاد با هم هستند. ولایت متمم رسالت است؛ یعنی کار با تعاون و کار دسته‌جمعی. سیره انبیا هم این مسئله را کاملاً نشان می‌دهد.

پیغمبر اکرم در ۱۳ سالی که در مکه بودند، درصدد تربیت همکاران مخلص و ورزیده‌ای بودند که در مقابل تمام مشکلات مکه و فشارهای کفار مقاومت کنند و از این کوره ورزیده و کامل بیرون بیایند تا وقتی که جور هجرت فرامی‌رسد و حکومت اسلامی تشکیل می‌شود، حضرت دسته‌ای اعوان و انصار از مرد و زن داشته باشد که بتوانند بنای عالم اسلامی را بگذارند. این مسئله با دقت در هدف رسالت روشن می‌شود. یعنی واضح است که اسلام اسمی در شناسنامه‌ها و شعاری در عمل‌ها نیست.

اسلام تربیت جدیدی است برای بشر؛ کارخانه آدم‌سازی‌ای است که بشر را از عمق قلبش تا صوری‌ترین حرکاتش در این کوره اسلام تربیت می‌کند و او را به صورت جدیدی درمی‌آورد: فکرش را تغییر می‌دهد، عقیده‌اش را تغییر می‌دهد، عملش را تغییر می‌دهد، اخلاقش را تغییر می‌دهد. تربیت انسان از تربیت درخت که کمتر نیست. اگر بخواهیم درختی را تربیت کنیم، باید به آن آب بدهیم، زمینش را آماده کنیم، زوائد را بگیریم، شاخه‌های اضافی‌اش را بزنیم، باید به اصطلاح رعایتش بکنیم، به آن برسیم. اگر درختی را کاشتیم و رهایش کردیم که ثمر نمی‌دهد، به نتیجه نمی‌رسد.

وقتی مهندسی می‌خواهد ساختمانی بسازد، باید هر روز به آن سرکشی کند تا کج و راست نشود، زیاد و کم نشود، از بین نرود. چگونه می‌شود گفت که در تربیت انسان مراقبت و رعایت لازم نیست. پیغمبر اکرم (ص) اگر می‌خواست مسلمان‌ها را تربیت کند، به تنهایی به این کار نمی‌رسید. بله، به وجود آوردن یک حکومت، یک پادشاهی، یک قدرت کار آسانی بود و خودش به تنهایی می‌توانست این کار را بکند. اما تربیت بشر، سلمان آفریدن، اباذر آفریدن، علی آفریدن و تربیت کردن احتیاج به وقت بسیار داشت. از این جهت، در مکه اینها را پرورید تا وقتی به مدینه می‌آید، هر کدام از این افراد دسته‌ای را تربیت بکنند و جامعه صالح و افراد ورزیده درست شوند. از این رو، از مهاجرین و اعوانش کمک گرفت. سبک تربیتی انبیا همیشه و در هر وقت این‌گونه بوده است. بنابراین، قیام‌الله به‌طور دسته‌جمعی مؤثرتر و نتیجه‌بخش‌تر است و برای خدمات عالی و عامه لازم‌تر و ضروری‌تر است.

### عمل فردی عقیم و عمل دسته جمعی خالد است

واضح است که غیر از این تجربه خارجی و این واقعه تاریخی، اگر ما مطالعه کنیم و عمل دسته‌جمعی و عمل فردی را بسنجیم، می‌توانیم موجبات بسیاری ذکر کنیم که نشان می‌دهد عمل دسته‌جمعی از عمل فردی بهتر است. عمل فردی عقیم است، چون عمر انسان محدود است. یک نفر همیشه زنده نیست و اگر کسی عمل فردی بکند، به محض اینکه مُرد یا مریض شد یا موانعی برایش ایجاد شد، آن عمل باطل و تعطیل می‌شود. اما عمل دسته‌جمعی خالد است، چون عمل را جمعیت انجام می‌دهد، نه فرد. فردی می‌رود و دیگری می‌آید و این عمل باقی می‌ماند. عمل فردی شمول ندارد، چون یک فرد محدود است، در حالتی که عمل دسته‌جمعی شمول دارد، اتساع وجودی دارد، وسعت وجودش بیشتر از عمل فردی است.

عمل فردی ناقص است، چون یک فرد به همه چیز احاطه ندارد، از همه جا خبر ندارد، نمی‌تواند به همه چیز برسد. اما اگر عمل دسته‌جمعی شد، یکی می‌تواند تحقیق بکند، دیگری بازرسی کند، یکی از کم و کیف امور سر دربیآورد، یکی می‌تواند آموزش بدهد و فکر بکند، یکی هم اجرا بکند. بنابراین، عمل دسته‌جمعی هم خلود دارد و هم شمول و هم احاطه، در حالتی که عمل فردی هم عقیم است و هم شمول و احاطه عمل جمعی را ندارد.

شاید عبارت معروف «یدالله مع الجماعه» که در اخبار بسیاری وارد شده، اشاره به همین حقیقت باشد، چون عبارت یدالله کنایه از برکت خداست، کنایه از قدرت خداست، کنایه از توانایی و خلود خداست، کنایه از احاطه خداست. این حالات در جماعت محقق است، نه در فرد. از این جهت اگر روزی پیش پای ما فقط راه عمل فردی بود، در آن روز قیام‌الله را به‌طور

فردی انجام می‌دهیم، ولی اگر روزی هم می‌توانستیم عمل دسته‌جمعی انجام بدهیم و عمل فردی، هیچ‌کس نیست که عمل مثنی و عمل متعدد و عمل جماعی را انجام ندهد. این عمل قوی‌تر و مؤثرتر و ثابت‌تر است.

### چگونه کار دسته‌جمعی انجام دهیم؟

این مقدمه مختصر را عرض کردم تا به بحث نسبتاً اخلاقی و علمی برسیم. ما برای اینکه بتوانیم عمل دسته‌جمعی انجام بدهیم، چه شرایطی دارد و چه نتایجی می‌گیریم؟ همان‌گونه که روز گذشته و در جلسه گذشته عرض کردم، خداوند متعال درباره دنیا و جهانی که خلق کرده است، در قرآن کریم می‌فرماید: «والسمااء رفعها و وضع المیزان ألاتطغوا فی المیزان.» ما عالم را که خلق کردیم و آسمان را که برافراشتیم، ترازو گذاشتیم، یعنی جهان را بر اساس نظم خلق کردیم و هر چیزی در جهان موزون است، هر چیزی «خلقناه بقدر» است. آیات بسیاری تأکید می‌کند که همه‌چیز در جهان منظم است. پس اگر کسی بخواهد در این جهان موفق باشد و با این جهان هماهنگ باشد و با سیر جهان حرکت بکند، باید عملش موزون و منظم باشد، عمل بلبشو و بی‌نظم خلاف سنت آفرینش و محکوم به زوال است.

مطلب دومی را که دیروز عرض نکردم و اکنون فقط به آن اشاره می‌کنم، این است که امروز در جامعه ما دیگر نمی‌شود عمل فردی کرد. چرا؟ زیرا روزی ما تنها کار می‌کردیم، تنها تبلیغ می‌کردیم، همه مؤسسات اجتماعی و طبقات اجتماعی تنها کار می‌کردند، دولت‌ها تنها حکومت می‌کردند و حکومت‌ها دیکتاتوری بود. تجارت‌ها به شکل تجارت‌های فردی بود. ولی امروز همه‌چیز به صورت دسته‌جمعی درآمده است: دولت‌ها مؤسسات عریض و طویل به وجود آورده‌اند. تجارت‌ها به صورت شرکت‌ها درآمده است. روزنامه‌ها جبهه‌ها تشکیل داده‌اند. فعالیت‌های سیاسی به صورت حزبی درآمده است. مسائل صنفی به صورت اتحادیه‌ها درآمده است. همه به صورت دسته‌جمعی درآمده‌اند. اگر در جامعه‌ای که همه به صورت دسته‌جمعی کار می‌کنند، بخواهیم تک روی بکنیم، محکوم به زوالیم، ضعیفیم و حقیریم. خداوند اگر بخواهد به ما کمک بکند، البته، به کار دسته‌جمعی بیشتر کمک می‌کند، چون یدالله مع الجماعة. بنابراین، برای کار کردن و کار مؤثر کردن باید کار منظم کرد و کار دسته‌جمعی.

حالا چگونه می‌توانیم کار دسته‌جمعی بکنیم؟ کار دسته‌جمعی به این معناست که هرکس خود را در جمع و در مجموعه فانی کند، یعنی دیگر از تک روی و فردیت و انانیت و شخصیت صرف‌نظر بکند تا وجودش بزرگ بشود. شما ملاحظه می‌فرمایید که اگر یک عضو کوچک از بدن - این تعبیر حضرت امیرالمؤمنین (س) است - زخم بشود، تمام بدن شب را بیدار می‌ماند و تب می‌کند، زیرا مرض یک عضو مرض همه اعضاست. اگر ما صورت دسته‌جمعی پیدا کردیم، دیگر مصلحت و مفسده‌ای که برای هر فردی از افراد ما پیش می‌آید، دیگران را هم ناراحت می‌کند و یا اگر مصلحت بود، خوشحال می‌کند. اینجا به این نکته اخلاقی یعنی اخلاص برمی‌خوریم. خواهش می‌کنم روی این موضوع مختصری تأمل بفرمایید تا به نتیجه مطلوب برسید.

### نقش اخلاص در کار جمعی

به مسئله اخلاص آقا باید اندکی دقت کرد. مسئله‌ای که از روز مکلف شدن، یعنی از روزی که قابل خطاب الهی شدیم، به ما گفتند که در نماز باید قصد اخلاص داشته باشید، اخلاص در عمل داشته باشید. این اخلاص دریایی از عظمت است که اگر

انسان در آن دقت کند، می بیند که خیلی آموزنده است. ما را می خواستند با این کلمه اخلاص تربیت کنند.

اخلاص یعنی چه؟ از نظر لغوی اخلاص یعنی خالص بودن. اخلاص در نماز یعنی چه؟ یعنی فقط خالصاً برای خدا نماز خواندن.

عوامل محرک انسان برای عمل خارجی چند گونه است. انسان گاهی محرک های شخصی دارد. مثلاً در غذایی که بنده می خورم، راهی که می روم، به دیدن دوستی که برای تفریح می روم، عامل شخصی مؤثر است، یعنی عواطف من، احتیاجات من، رغبت من، من را وادار می کند که این کار را بکنم. گاهی از اوقات عامل وسیع تر از «من» است؛ برای خاطر بچه ام، برای خاطر زنم، برای خاطر خانواده ام، این کار را انجام می دهم. گاهی از اوقات برای خاطر مردم کاری را انجام می دهم، برای خاطر وجیه المله شدن کاری را انجام می دهم، برای خاطر کسب افکار عمومی کاری را انجام می دهم. وقتی هم هست که برای خاطر خدا کاری را انجام می دهم.

حالا که عوامل محرک یک عمل (خواهش می کنم کمی دقت بفرمایید تا این عقده ای که در زبان من در این باره هست، حل بشود) متعدد و متنوع است، اگر من عامل محرک خود را فقط خدا قرار دادم و سعی کردم با تمرین در نماز و در عبادات و در اعمال، به آن مقامی برسم که قرآن می فرماید: «واعلموا ان الله يحول بين المرء و قلبه» یعنی در پشت قلب من و مرکز ستاد فرماندهی بدن من خدا قرار گرفت، اگر من توانستم به این مقام برسم و این کار را انجام دادم، یعنی در عمل خارجی خدا را محرک خود قرار دادم، نتیجه چه می شود؟ نتیجه این می شود که جنباننده عضلات من و محرک دست و پای من و زبان من در کار خودم، خدا خواهد شد. در این صورت، چه اثری در بدن من و در وضع من می گذارد؟

آثار بسیاری دارد. مثالی می زنم. گاهی از اوقات در محاکم جرمه ای سبب و مباشر دارد، یعنی یک نفر دیگری را تحریک می کند که جنایتی را مرتکب شود. سبب کسی است که تحریک می کند و به کسی که عمل را انجام می دهد، مباشر می گویند. در فقه ما در باب قتل مفصل بدان پرداخته اند. در قانون جرائم وقتی به سبب و مباشر می رسند، این گونه می گویند که سبب و مباشر هر دو شریک جرم اند. اما با یکدیگر تفاوت می کنند؛ گاهی سبب اقوای از مباشر است و گاهی مباشر اقوای از سبب است. مثلاً شخصی انسان عاقلی را وادار به ارتکاب جرمی می کند. اینجا مباشر اقوی است، زیرا انسان عاقل رشید توانایی است که جنایتی مرتکب شده است. تحریک دیگری اثر اصلی و اساسی نداشته است. مباشر خودش عقل و فکر داشته. اما گاهی شخصی بچه ای را تحریک می کند، ناقص العقلی را تحریک می کند. اینجا می گویند که سبب اقوی از مباشر است، یعنی کسی که عمل را انجام داده است، ابزار بوده، مثل شمشیری که من به دست می گیرم و کسی را با آن مجروح می کنم. شمشیر اراده ای ندارد. اگر شخصی آمد و بچه ای را یا زنی را یا ناقص العقلی را تحریک به عملی کرد، می گویند که سبب اقوای از مباشر است و فعل را به سبب نسبت می دهند و سبب را مجرم می شناسند.

در حسنات هم همین گونه است. گاهی تاجری یا ثروتمندی خودش به فکر می افتد که مؤسسه ای را بسازد. این شخص خودش این کار را انجام داده است و ثواب و اجر و تقدیر الهی هم از آن خودش است. اما یک وقت این گونه نیست. آن طور که گفتند،

آقایون تشریف می‌برند پیش آقای محترمی و وادارش می‌کنند که ده هزار تومان پول آهن احمدیه را بدهد یا قناسی آن را بخرد و یک میلیون تومن از زمین‌هایی که دارد، در اختیار این مؤسسه بگذارد. البته، این هم اجر دارد، اما اجر اول مال شمایی است که او را برانگیختید. اسم مال شماسست، خلوص مال شماسست و او هم از این عمل بی‌بهره نیست. بنابراین، این مسئله ما را به اینجا می‌رساند که اگر کسی داعی و باعث عملی شد، یک شخصی هم واسطه بود، مباشر بود، اگر این مباشر از خود اراده‌ای داشت، فعل به او نسبت داده می‌شود. اما اگر این مباشر در مقابل آن سبب بلااراده بود، فعل به سبب نسبت داده می‌شود.

بعد از این مقدمه که روشن شد، به سراغ اعمال صالحه می‌آییم. اگر ما در افعال و اعمال صالحه از خودمان اراده‌ای داشته باشیم، فعل به ما نسبت داده می‌شود. اگر پولی به فقیری می‌دهیم تا وجدانمان راضی بشود، کار خیر می‌کنیم که جامعه ما را خوب بشناسد، محرک ما در این عمل خارجی «من» است، «أنا» است. اما اگر تمرین کردم و با این تعلیم آموزنده‌ای که در اسلام است، یعنی مسئله اخلاص، کاری کردم که من برای خود و به اراده خود کاری انجام ندادم، این کار را می‌کنم چون خدا گفته، یعنی سرنخ دست خدا باشد؛ اگر اخلاص قوی شد، انسان به مرحله فنا می‌رسد: فنای در ذات الهی. در این حالت وقتی خدا می‌گوید: برو، می‌رود؛ می‌گوید: بایست، می‌ایستند. آن وقت این شخص علی می‌شود که وقتی روی سینه عمرو بن عبدود می‌نشیند، تا غضب می‌کند، از روی سینه بلند می‌شود که مبادا ذره‌ای شمشیر را با قدرت بیشتری بیاورد و مقداری از «أنا»، از ذات علی در این عمل شرکت کند.

به این مرحله که رسید، دستش برای خدا حرکت می‌کند، فشار می‌آورد، می‌کشد، صلح می‌کند، زبانش برای خدا به حرکت درمی‌آید، قلبش برای خدا می‌تپد، افعالی که از او صادر می‌شود برای خدا صادر می‌شود. یعنی مباشر به صورت وسیله‌ای در دست خدا درمی‌آید. در این صورت، بنابر قانون سبب و مباشر، فعل را به چه کسی نسبت می‌دهند؟ اول به خدا، یعنی فعل خدا می‌شود. وقتی فعل خدا شد، چه اتفاقی می‌افتد؟ قدرتش بیشتر است، ابدیتش بیشتر است، شمولش بیشتر است، هماهنگی‌اش با جهان بیشتر است.

خدایی که من را حرکت می‌دهد، خورشید را هم حرکت می‌دهد، ماه را هم حرکت می‌دهد، افکار امروز را هم حرکت می‌دهد، مقلب القلوب و الأبصار هم هست، این خدا وقتی من را به طرف عمل خیری حرکت می‌دهد، سرنخ آن را هم که من باشم، حرکت می‌دهد و تمام عالم را هم حرکت می‌دهد؛ یعنی من دیگر با همه عالم هماهنگم.

این مسئله به این صورت است که آدمی وقتی حرکتی دسته‌جمعی را شروع کرد، اگر اخلاص کامل داشت، هرچه اخلاصش بیشتر بود، قدرتش هم بیشتر است؛ هرچه آنانیتش ضعیف‌تر بود، احاطه و شمول و سیطره عملش هم بیشتر است و البته، مقامش هم بالاتر است. در این حالت، در این راه هماهنگی مطلق است. اگر ۱۰ یا ۱۵ نفر که وظیفه‌ای و مأموریتی دارند، فقط مصالح فردی‌شان را در نظر بگیرند، ضعیف‌اند، عقیم‌اند، ناتوان‌اند. اما اگر تمرین اخلاص کنند، خودشان را بسازند که به اوامر الهی اعتماد کنند، برای خدا کار بکنند، رفته‌رفته وسیله‌ای می‌شوند در دستان خدا، در قبضه الهی و اگر دیگران هم این‌گونه وسیله‌ای شدند، دیگر تزاحم و تعارضی پیش نمی‌آید. اگر همه نخ‌هایی که هست، از یکجا حرکت کنند، آن وقت هماهنگی کامل می‌شود، آن وقت هرکس رنگ مکانش را به خودش نمی‌گیرد، محرکش ذات الهی است و مصلحت الهی است و وجه

عمل الهی است، همان که «بقی وجه ربک»، همان که اگر محرک من شد، هماهنگی کامل و تام به وجود می‌آید.

اکنون ما در مقابل مؤسسه‌ای هستیم که می‌خواهیم این‌گونه باشد و می‌خواهیم اخلاص داشته باشیم. این اخلاص هر کدام از ما را در هر کجا که باشیم، به طرف هدفی سوق می‌دهد. البته، چون حقیقت این هدف‌ها متوجه یک هدف است، اگر رنگ‌های مختلفی هم داشته باشد، با یکدیگر تنافی ندارد، بلکه یکی دیگری را کامل می‌کند. مثلاً نیروی برق، بادبزن را حرکت می‌دهد، یخچال را سرد می‌کند، اتو را گرم می‌کند، از رادیو صدا درمی‌آورد، در رختشویی لباس را پاک می‌کند. نیروی برق یک حقیقت است، منتها در هر ظرفی اثر خاصی دارد. دعوت الهی و هدف الهی در مسجد یک‌گونه تجلی می‌کند و به یک‌گونه آدمی را به حرکت می‌اندازد، در مدرسه یک‌گونه، در دانشگاه یک‌گونه، در بازار یک‌گونه، در ایران یک‌گونه، در هامبورگ یک‌گونه، در لبنان یک‌گونه.

کوتاه‌نظری است اگر بخواهیم تمام مردم را به رنگ خود در بیاوریم و همه را دعوت کنیم که در سنگر ما و با اسلحه ما و به شکل ما کار بکنند. این نهایت کوتاه‌نظری است، ما سنگرهای مختلف داریم. در هر سنگر باید افرادی باشند که آن سنگر آن‌ها را هضم کند، به آن رنگ باشند. اما باید رنگشان روی صورتشان فقط زده شده باشد، نه به قلبشان. قلبشان با حرکت الهی تحریک می‌شود. «إن الله يحول بین المرء و قلبه» باشد.

### کاری که مسیحیان بعد از قرون وسطا برای اصلاح خود انجام دادند

یک نمونه کوچک از کار مسیحیان عرض می‌کنم. مسیحی‌ها آقا در اواخر قرون وسطا حس کردند که باخته‌اند و مردم از آن‌ها متنفرند، علی‌رغم آن‌ها تمدنی در اروپا به وجود آمده و علوم پیش رفته است. به این فکر افتادند که خودشان را اصلاح کنند، چون جهان نمی‌توانست آن‌ها را تحمل کند. محکوم به زوال بودند. پاپ که مظهر قدرت روحانی آن‌هاست، به شکل مقام سیاسی و ارتجاعی درآمده بود که از هر پیشرفتی جلوگیری می‌کرد، چه برسد به کشیش‌ها که داستان فساد و تباهی‌شان نوشته شده است. کتاب‌های بسیاری راجع به مفسد کشیش‌ها در اواخر قرون وسطا نوشته شده است. دیدند که این راه درست نیست. به فکر اصلاح خودشان افتادند. از کارهایی که برای اصلاح خودشان کردند، این بود که مؤسساتی به وجود آوردند که استقلال داخلی دارد، ولی تابع رأی کلی واتیکان است.

یکی از این مؤسسات که شاید هم شنیده باشید، ژزوئیت‌ها نام دارد که ما به عربی به یسوعی‌ها ترجمه می‌کنیم. یسوعی‌ها تصمیم گرفتند که از راه مجاری امور وارد تبلیغات و وارد قلب مردم بشوند، زیرا مشاهده کردند که کلیسا رفته‌رفته از مردم دور می‌شود. این حقیقت ما را هم تهدید می‌کند، برای خاطر اینکه ما از مردم در مساجد و مجالس استفاده می‌کردیم و رفته‌رفته دنیا به‌گونه‌ای وقت مردم را می‌گیرد که دیگر به مساجد و مدارس و مجالس نمی‌رسند. روزشان در بازار می‌گذرد، شبشان دیروقت می‌آیند، روزهای تعطیل را به تفریح می‌گذرانند، نه به عبادت، آمدنشان نزد روحانیون کمتر می‌شود و روحانیون هم دیگر نمی‌توانند در زندگی مردم مؤثر باشند، چون زندگی مردم آلوده به فساد شده است. روحانی‌ای که می‌خواهد شأن خود را حفظ کند، کمتر می‌تواند به قلوب مردم برود، مگر با زحمت. این مسئله ما را هم تهدید می‌کند.



به هر حال، مسیحیان این موضوع را حس کردند. بیش از ۶۲۰ سال پیش از این، وقتی که مؤسسه یسوعی‌ها تکمیل شد، مدارس، دبستان‌ها، دبیرستان‌ها و دانشگاه‌هایی تأسیس کردند و از این دانشگاه‌ها کشیش فارغ‌التحصیل شد، یعنی لیسانسیه بود، دکتر در طب بود، دکتر در حقوق بود، دکتر در هندسه بود، تکنسین در سایر امور فنی بود، دکتر در ریاضیات بود، دکتر در علوم طبیعی بود، در عین حال، کشیش بود. مدارس تأسیس کردند، مؤسساتی تأسیس کردند و سنگرها را گرفتند. ۳۰۰ میلیون نفر از مردم دنیا را باسواد کردند. اینها آقا بیش از هزار دانشگاه در دنیا دارند. اینها ارقام خیالی نیست‌ها، بیش از هزار دانشگاه در دنیا دارند، بیش از چند هزار بیمارستان در دنیا دارند، ده‌ها هزار دارالایتام و مدرسه حرفه‌ای و دبیرستان دارند، هزاران کتابخانه و باشگاه و مؤسسات فرهنگی دارند.

دولت‌هایی را تحت تأثیر قرار می‌دهند. گفته می‌شود که وزارت فرهنگ لبنان تحت تأثیر افکار یسوعی‌هاست. اینها هستند که چرخ وزارت تربیت و تعلیم لبنان را می‌چرخانند. گفته می‌شود که مؤسسه تبلیغاتی کل، رادیو و تلویزیون و مؤسسات لبنان تحت تأثیر این‌هاست و من هیچ استبعاد نمی‌کنم. مدیرکل تبلیغات لبنان، آقای ژوزف زعرور با خود بنده رفیق است. خیلی با بنده دوست است. مرد مؤمن عجیبی است. هیچ بعید نیست که یسوعی باشد. به دین خودشان مؤمن‌اند. این یسوعی‌ها هیچ علامت و مشخصه‌ای هم ندارند، جز یک یقه سفید. در میان مردم پراکنده شده‌اند و آن‌چنان دنیا را تحت تأثیر داده‌اند که وحشت‌آور است. حتی گفته می‌شود که در واتیکان این‌ها حکومت می‌کنند و پاپ سلطنت می‌کند؛ اسماً پاپ حکومت می‌کند، حقیقت مال یسوعی‌هاست.

رئیس ژوئیت‌ها را پاپ سیاه می‌نامند. خیلی مردم مقتدری هستند. تشکیلات جهانگیری دارند و همه‌جا می‌روند. خب، یک نفر دهاتی که اگر این‌ها نبودند، بچه‌اش را پشت خیش در مزرعه و به دنبال گاو می‌دید و الان پسرش را مهندس می‌بیند، چه احساسی دارد. روبرت سنگور رئیس‌جمهور سنگال چه احساسی در مقابل اینها می‌کند؟ هر چقدر هم که مسلمان متعصب باشد، خواه‌ناخواه «الإنسان عبید الإحسان» است و تحت تأثیر قرار می‌گیرد. مرد فقیری که بچه‌اش را در چنگال مرگ می‌بیند و به درمانگاه مسیحیان می‌رود و یک طبیب مسیحی او را علاج می‌کند و دوا به او می‌دهد، بعد هم دست می‌دهد و مصاحفه می‌کند و از او تشکر می‌کند و یک کلمه و یک سرود مذهبی هم در گوشش می‌خواند، چگونه می‌خواهیم این مرد فقیر تحت تأثیر قرار نگیرد؟ آخر چگونه می‌توانیم بدون هیچ اقدام مثبتی این مردم را از تأثیرات تبلیغات این دسته در امان بداریم؟ این یک تشکیلات.

تشکیلات دیگرشان کلیساست. کلیساها که تشکیلات مذهبی‌شان تلقی می‌شود، به قدری منظم است که خدا می‌داند. آن‌ها مدارس و این کارها هم دارند. برای بنده تأثرآور است وقتی فکر می‌کنم که در هیچ نقطه‌ای از نقاط دنیا یک مسیحی نیست که آمارش در اختیار کلیسا نباشد. یک ده اگر یک خانواده مسیحی داشته باشد، یک کلیسا هم دارد و یک کشیش مأمور است که روزهای یکشنبه آنجا برود و نماز بخواند.

بنده ده بزرگی در لبنان می‌شناسم به نام جبج. خود لبنانی‌ها به آن می‌گویند جبج. ده شیعه‌نشین مسقط الرأس شیخ بهایی و صاحب معالم است و قبر صاحب مدارک هم آنجاست. ده شیعه‌نشین بزرگ. من خجالت می‌کشم که بگویم آنجا روحانی ندارد. یک خانواده مسیحی، یعنی یک زن و مرد و سه تا بچه مسیحی در این ده است. یک کلیسا هم هست که روز یکشنبه یک کشیش می‌آید برای نماز خواندن.



دهی است به نام روم که روز یکشنبه معلم دین می‌آید و در مدرسه تعلیم دین می‌گوید. همه دنیا را کنترل کرده‌اند. حتی در انگلستان یک کار تازه‌ای کرده‌اند به نام تأمین اجتماعی که همه چیز مردم را تحت کنترل دستگاه‌های تربیت‌کننده و توجیه‌کننده قرار داده‌اند، از جمله دین را. برای هر ۵۰۰ نفر یک کشیش مأمور است، مثل طبیب خانوادگی. این کشیش مأمور اداره این ۵۰۰ نفر است که اگر بچه‌اش به کلیسا نیاید، باید ببیند علتش چیست، چرا زنش به کلیسا نمی‌آید، به خانه‌شان می‌رود و بیدارشان می‌کند، مشکلاتشان را حل می‌کند، به آن‌ها در زندگی کمک می‌کند، کنترلشان می‌کند، به زندگی دلگرمشان می‌کند. در مقابل این ماشین تاریک و کشنده‌ای که امروز دنیا را فرا می‌گیرد و می‌بلعد، این‌ها طراوتی به روح مردم در همه جا می‌دهند.

حالا ما در مقابل این دستگاه چه وضعی داریم؟ چه تعداد از دهات ما بی‌مبلغ است؟ چه تعداد از شهرهای ما بی‌مبلغ است؟ چه تعداد از دهات ما در چنگال بهایی‌هاست؟ مثل گوشت قربانی افتاده‌ایم وسط و هر کسی یک تیکه از ما می‌برد و می‌خورد. هیچ کس هم نیست که بپرسد: آقای لوقا مالک، تو چرا به دهات عکار می‌روی و آنجا تبلیغات می‌کنی؟ مردم هم تابع احسان و محبتش هستند و تحت تأثیرش قرار می‌گیرند.

در این قرن یک سازمان جدید هم به نام رهبانیت کارگری ایجاد کرده‌اند که کارگران کشیش تربیت می‌کند. مشاهده کردند که دیگر از مهندس و دکتر و طبیب و... کار بر نمی‌آید. کارگر کشیش تربیت می‌کنند و او به کارگاه‌ها می‌رود و فعالیت و تبلیغات می‌کند و مردم را تحت تأثیر قرار می‌دهد و نصیحت می‌کند و مشکلاتشان را حل می‌کند و از اموراتشان و مسائلشان مطلع می‌شود.

این یک بخش کوچک از نظم یسوعی‌ها، دیرهای مسیحی هم منحصر به یسوعی‌ها نیست: یسوعی‌ها هستند، فرانسیسکن‌ها هستند، دومنیکن‌ها هم هستند که دولت‌ها را دارند. در همین لبنان ما یک دیری هست به نام دیر عبرین که ۸۵ مدرسه دارد. یک مؤسسه رهبان به نام کسلیک هست که یک دانشگاه با چند دانشکده دارد. بنده هم امسال به این دانشگاه دعوت شدم که تشریح اسلامی تدریس کنم. این دانشگاه در جونیه است. دیر دیگری هست به نام مخلص. همین‌طور آقا مرتب و منظم و در حال توسعه هستند. همه هم با نهایت سازمان‌دهی از نظر مالی و اداری کار می‌کنند و مجهز و آماده شده‌اند. این وضع مسیحیت است.

سینان به شرح ایضاً در آفریقا کارها می‌کنند و مبلغینی دارند. در لبنان مؤسسه بزرگی دارند به نام مقاصد که در تمام دهات لبنان مدرسه افتتاح کرده است، حتی در منطقه‌های شیعه‌نشین. با این مدارس جوان‌های شیعه را هم جذب می‌کنند.

**در روزگاری که همه هماهنگ و منظم شده‌اند، ما در چه حالی هستیم؟**

این خلاصه‌ای است از کارهای آن‌ها. ما در چه حالی هستیم؟ در این جهانی که همه منظم و هماهنگ شده‌اند، ما در چه

حالی هستیم؟ خدا می‌داند. ما به خانه‌های خودمان هم نمی‌توانیم رسیدگی کنیم. دهات خودمان از دستمان خارج می‌شود. جبهه‌های مختلف ما در حال منحرف شدن هستند. افکار خارجی، الحادی، مذهبی، افکار وهابی و مسیحی خانه‌های ما را اشغال می‌کند و می‌گیرد. خب، ما باید به فکر باشیم. قیام فرادا هم دیگر به درد نمی‌خورد.

در مقابل این /... صدای نوار نامفهوم است/ که حاضرند اگر دعوت بشوند سه روز در هفته، چهار روز در هفته حلقه‌های درس برای آقایون و عاظم از مسائلی که به کارشان می‌آید، برگزار کنند. رفته‌رفته اینجا که خانه مبلغین شد، با اجتماعات خصوصی، با اجتماعات عمومی، با حلقه‌های مشترک، با نشریه‌های مرتبی که امیدوارم بتوانند برای مؤسسه منتشر کنند، با این نوع کارها هماهنگی در دعوت ایجاد می‌شود و همان‌طور که عرض کردم، دعوت و تبلیغ عمیق‌تر می‌شود. هماهنگی در عمل به وجود می‌آید و می‌توانند صفوف خودشان را کاملاً تصفیه کنند، قدرت در روح پیدا می‌شود. نواقصی که هست، مرتفع می‌شود. بعضی از افراد که سطح فکری و علمی‌شان پایین است، بالا می‌آیند و آبروی این هیئت را در نظر مردم بالا می‌برد و وقتی می‌گویند روضه‌خوان یا منبری، آدم روشنفکر عارش نمی‌شود که به حرفشان گوش بدهد. وقتی سطح فکرشان ارتقا پیدا کرد، همه حرف‌های حسابی می‌زنند. آبروی همه است.

در عین حال، این ارتباط با هم موجب می‌شود که احساس قدرت روحی کنند. در این صورت، دیگر رقابت بین فرد و فرد ایجاد نمی‌شود، بلکه بین این دسته و سایر دسته‌ها رقابت می‌افتد. آن وقت دیگر من برای خاطر اینکه از آن آقا پیش بیفتم، او را خرد نمی‌کنم. امتیاز من این نیست که در اصفهان چهره بشوم و آقای میردامادی نشود. امتیاز من این است که ما چهره بشویم و مبلغین مسیحی نشوند. به این ترتیب، «ما» صورت پیدا می‌کند. این حالت یعنی ذوبان دسته‌جمعی خیلی می‌تواند به ما کمک کند.

لذا اگر این کار را نکنیم، آقا همین ته توی باقی‌مانده هم از بین می‌رود. قراین بسیاری هم هست که دارد از بین می‌رود. مردم رفته‌رفته باسواد می‌شوند و هرکس هم که باسواد شد، با ما خوب نیست. عملاً این‌گونه است. حالا از نود درصد شاید توانستیم ده درصدی را هم با فعالیت و تلاش بعضی از خدام اسلام جلب کنیم. نود درصد از طبقه تحصیل کرده با ما خوب نیستند. پنجاه سال پیش این تحصیل کرده که با ما خوب نبود، یکی بود، اما امروز پانصد تا پنج‌هزار تا هستند که با ما خوب نیستند. پس فردا هم که همه مردم باسواد شدند، با ما خوب نیستند. ما هم که دستگاهی نداریم که مجاری امور را به دست بگیریم؛ نه یک طبیب داریم، نه یک مهندس داریم، نه یک وکیل داریم. ما چه توقعی داریم از کارهایی که آن‌ها کردند؟ کفار کودکستان تأسیس کردند، مدرسه تأسیس کردند، هنرستان تأسیس کردند، دبیرستان تأسیس کردند، دانشگاه تأسیس کردند و بعد فارغ‌التحصیل‌هایی با برنامه‌های خودشان تربیت کردند.

حالا بنده و جنابعالی آقای بهشتی انتظار داریم که این‌ها در روز عید فلان کار را نکنند، خب می‌کنند. مگر به امر جنابعالی رفتند درس خواندند؟ مگر به امر جنابعالی ورزشکار شدند؟ مگر شما یک قدم در راه آن‌ها برداشتید که حالا فرمایشات شما را اطاعت کنند؟ خودت انجام بده آقایان، خودت مدرسه درست کن، دبیرستان درست کن، دانشگاه درست کن و تربیت بکن و

آن‌ها را تحت تأثیر قرار بده.

خوشبختانه، درست است که راهمان و وقتمان و وقت کارمان دیر شده است، اما جواهرمان خوب چیزی است. خوب سرمایه‌ای داریم. اولاً، وابستگی نداریم. ریشمان گرو کسی نیست. به کسی مربوط نیستیم. ثانیاً، دینمان پاک است. مذهبمان روشن است. دعوتمان خالص است.

### دعوت دینی ما با فطرت و احتیاجات جامعه بشری تطبیق دارد

خدا می‌داند مواردی پیش آمده که می‌ترسم اگر عرض بکنم، حمل بر خودپرستی بشود. اجازه بدید عرض بکنم، مجلس خصوصی است. رفیق کشیشی داریم ما که از بنده دعوت کرد که در دیرالمخلص صحبت کنم. دیرالمخلص مرکز تربیت کشیش‌های کاتولیک لبنان است. در راه که با اتومبیل بنده به دیرالمخلص می‌رفتیم، به من گفت که ما در اینجا مردانی را که برای کشیش شدن تربیت می‌کنیم، راهب هستند، تارک دنیا هستند، زن نمی‌گیرند، خود را از لذات دنیا محروم می‌کنند. زن‌هایی هم که اینجا هستند، همین‌گونه‌اند. خب، این‌ها باید خیلی فداکاری بکنند. دنیا هم رفته‌رفته خیلی فریبده شده است و ما رفته‌رفته نمی‌توانیم این‌ها را در مقابل این موج اغرای دنیا نگه داریم. این است که این‌ها به تقویت روحی احتیاج دارند. شما کمی روحیه این‌ها را تقویت کنید.

بنده یک ساعتی صحبت کردم. خدا می‌داند آقای اسلامی، بعد از مدتی مدیرکل سابق تبلیغات لبنان، دکتر پطرس دیب که او هم خیلی عواطف اسلامی و شیعه‌گری دارد و حرف‌های خیلی جالبی درمورد غدیر و پیغمبر دارد، به من گفت: تو در دیرالمخلص صحبت کردی؟ گفتم: بله. گفت: بیا ببین چه خبر شده؟ گفتم: چی شده؟ گفت: رئیس دیرالمخلص به من گفت که آن صفا و معنویاتی که سید موسی در ظرف یک ساعت در این محیط ریخت، بیشتر از معنویاتی بود که ما در شش سال می‌توانیم به این‌ها بدهیم.

علت این امر چه بود؟ بنده از خودم چیزی ندارم. این تعلیمات محمد و راه علی است که همه‌مان داریم می‌رویم. راهمان روشن است. خیلی فرق است میان دینی که نمی‌تواند خدمات اجتماعی را هضم کند و دینی که این کار را می‌کند.

هشتاد سال پیش از این کشیشی به نام تیلاردو شرمان که مرد بسیار بزرگی است، گفت که آقا عبادت این نیست که تو شب عید میلاد مسیح نان مقدس را بخوری. مسیحیان در شب عید کریسمس نان مقدس را با آب جو مخلوط می‌کنند و به نام مسیح در کلیسا می‌خورند. این بزرگ‌ترین عبادات در نظر مسیحیان است. تیلاردو شرمان گفت که عبادت منحصر در این امر نیست، بلکه اگر سنگی را برداری برای اینکه راهی هموار بشود هم عبادت است. اگر درختی را بکاری برای اینکه بارور شود و اکسیژن هوا را افزایش دهد و میوه دهد، این هم عبادت محسوب می‌شود. آقا این مرد مطرود شد. پنجاه سال کتاب‌هاش ممنوع بود و حالا رفته‌رفته کتاب‌های ایشان شایع می‌شود و اعوان و انصار پیدا می‌کند. یسوعی هم هست.

خب این آقایون بعد از ۱۳۰۰ سال این فرمایشات را می‌فرمایند و این فرمایشات در متن دین ماست. حضرت باقر به ابن منکدر می‌گوید که اگر من در این حال بمیرم، خدا را ملاقات می‌کنم در حالی که عبادتش کرده‌ام. او در بیابان گرم با بدن چاق داشت زراعت می‌کرد و از سرش عرق هم می‌ریخت. این دین ماست. دعوت دینی ما دعوتی است که با فطرت بشری و احتیاجات بشری و احتیاجات جامعه بشری تطبیق می‌کند. دعوت اسلامی ما همیشه می‌توانسته است که فائد باشد، می‌توانسته است که راهنما باشد، می‌توانسته است که مردم را در دنیا هم کمک کند. ما فقط مردم را به از قبر به آن طرف دعوت نمی‌کنیم. یکی از رفقای شیرازی می‌گفتند که فلان آقا مردم را به از قبر به آن طرف دعوت می‌کند. دعوت اسلامی مردم را فقط به از قبر به آن طرف دعوت نمی‌کند، بلکه حیات طیبه را هم تأمین می‌کند: «من عملاً صالحاً منکم من ذکر او انثی و هو مؤمن فنحینه حیاة طیبة.»

بنابراین، نوع دعوت ما، نوع سرمایه ما، بضاعت ما طوری است که اگر همین الان هم که دویست سال یا بیشتر دیر شده و دنیا و ضجه‌های باطل گوش فلک را کر کرده است؛ اگر همین الان هم این بضاعتمان را در یک جام مناسب، نه در یک جام آلوده به کثافت‌ها، اگر در یک جام مناسب و در یک قدح مناسب با دنیای امروز عرضه بداریم، آن‌چنان جلوه می‌کند که چشم همه را خیره می‌کند. به خدا قسم عبرت‌آور است؛ از کشورهایی که تاکنون یک عالم جهانی نداشته‌اند، یک جایزه نوبل نگرفته‌اند، یک اختراع به ثبت نرسانده‌اند، از این کشورها فریاد اسلام بلند بشود و باز هم مردمی مثل برنارد شاو و فلان و فلان و فلان بگویند که مذهب اسلام و دین اسلام دینی است که نمی‌تواند دنیا را اداره کند. خیلی عجیب است. از این بیغوله‌ها، از این کشورهای عقب‌افتاده، از این کشورهای در حال توسعه، از این کشورهایی که مأمور سیاسی وقتی آنجا می‌آید برای خاطر مردم نیمه‌وحشی‌اش پول بیشتر می‌گیرد، از این کشورها صدایی بلند می‌شود که خریدار دارد.

### اگر متاع دلپذیر دینمان را درست عرضه کنیم دوباره رونق می‌گیرد

آقا می‌گویند اگر این دین صالح بود، مردم خودش را صالح می‌کرد. ما خود بزرگ‌ترین سند عملی بر بطلان اسلام هستیم. ما ادعای حقانیت اسلام را می‌کنیم، اما خودمان عملاً تکذیب آن چیزی هستیم که می‌گوییم. بنابراین، عبرت‌آور است. ما اگر همین امروز این متاع دلپذیرمان را در جای مناسب و به سبک مناسب به دنیا عرضه بداریم، همین الان به قول قمی‌ها چهره می‌شود، جلوه می‌کند، همه در مقابلش مات می‌شوند، دوباره رونق می‌گیرد. دیر شده است، ولی باز هم اگر کاری بکنیم، می‌توانیم برسیم. بنابراین، برای اینکه بتوانیم چیزی عرضه بکنیم، باید همان‌گونه که عرض کردم، عمل منظم، هماهنگ با جهان، دسته‌جمعی و هماهنگ با همه هیئت‌های جهانی به وجود بیاوریم تا بتوانیم کار بکنیم و اگر هم کار بکنیم، پاسخ داده می‌شود.

همین دیشب صحبت این بود که این خانم محترم که در اصفهان است، به فکر افتاده که یک مؤسسه زنانه ایجاد کند و با کمک بعضی از آقایون مطلب را از خودش فراتر ببرد، توسعه بدهد، مثل خودش هم تربیت کند. دیروز برای پول جمع کردن دعوتی کردند. در یک جلسه زن‌ها ۱۸۰ هزار تومان کمک کردند، تعهد کرده‌اند، یعنی واقعاً اقبال می‌شود آقا. الان آقای ناصر می‌گفت که با آقای مظاهری رفته‌اند نزد آقای هراتی. البته، هنوز هم هیچ کاری نکرده‌اید، بیخودی پز ندهید، هنوز کاری

نشده است، دارید کاری می‌کنید. رفتند به این آقا گفتند: آقا بیایید کمک کنید. یک وضع عجیبی گرفته. پا شده آمده اینجا، گفته: این فناسی را بخریم، من ده هزار تومان خود آهن را می‌دهم، یک میلیون تومن هم از این زمین‌ها ببرید. حاضرم و کالت هم به نامتان بدهم. آقا یک چنین استعدادی در مردم هست، یک چنین قبولی هست. خدا می‌داند که مسئولیت ما خیلی سنگین است. باید واقعاً خجالت بکشیم. این وضع ماست.

امیدواریم که این شاءالله به نام مقدس احمد که این مؤسسه با این نام تأسیس شده و با این نیت خالصی که این آقایون و عاظ دارند، موفق باشید. این آقایون و عاظ اینجا هنوز پیراهنی برای دنیا ندوخته‌اند، یعنی هنوز هم جلوه منبر و محراب خیره‌شون نکرده است تا ترک دنیا را برای دنیا بکنند. من از این موضوع خیلی خوشحالم. مطلب مهمی است که کسی خیره کارش نشده باشد، هنوز هم از این به عنوان یک هدف مقدس استفاده کنند. اخلاصشان زیاد بوده، خدا هم به آن‌ها توفیق داده بلکه کمی بجنبند، کمی فداکاری داشته باشند، کمی هم همدیگر را تحمل کنند، کمی برادروار دور هم بنشینند، کمی به فکر غربت اسلام بیفتند.

### تبلیغ درست اثرات عجیبی دارد

آقا خدا می‌داند تبلیغ آن قدر اثر عجیب دارد. خب، همه این‌هایی که گفتیم درست. بنده - خدا شاهد است - مسائلی دیده‌ام که عبرت‌آور است. قصه دیگری برای آقایون تعریف می‌کنم. اگر خسته شده‌اید، تعریف نمی‌کنم. رئیس اتحادیه وکلای عدلیه لبنان که آنجا می‌گویند نقابه المحامین، مردی است مسیحی. در اتحادیه وکلای عدلیه درباره قانون‌گذاری هم مطالعه می‌کنند، چون کارشان همین است. در یکی از جلسات اتحادیه صحبت بر سر این بوده است که یک قانون احوال شخصی یعنی قوانین مربوط به ارث و طلاق و ازدواج و نکاح و طلاق و حضانت و ارث و این جور چیزها برای همه لبنانی‌ها بنویسیم. در لبنان هر مذهبی بر حسب مذهب خود این کارها را انجام می‌دهد. گفتند که قانونی بنویسیم برای همه لبنانی‌ها و خودمان را از این تفرقه و تعدد نجات بدهیم. از اینکه در لبنان چند دسته هستیم، خودمان را نجات بدهیم و یک وحدت ملی به وجود بیاوریم. گفتند: خیلی خب، این قانون را بنویسیم.

در آن جلسه رئیس اتحادیه وکلای عدلیه می‌گوید: به شرط آنکه تعصب‌های مذهبی خود را کنار بگذاریم و قانونی مدنی از بلژیک یا فرانسه اختیار بکنیم. اما دیگر شما مسلمان‌ها فلسفه‌بافی نکنید که قانون ما خیلی خوب است. یکی از وکلای عدلیه شیعه گفته بود: نه آقا، تو ظلم می‌کنی. قانون احوال شخصی فقه شیعه می‌تواند احتیاجات قرن بیستم را در احوال شخصی تأمین کند. همه آن‌ها گفته بودند که این حرف‌ها چیه. یک ماه بعد از این قضیه، این آقای رئیس اتحادیه با یکی از وکلای عدلیه، که رفیق بنده است، و با قاضی یعنی حاکم شهر صور، که او هم با بنده رفیق است، حبیب‌نمور، به دیدن من آمدند. یک ساعت پیش بنده نشستند. بنده هم یادم نیست که آن روز ابتکاری به خرج داده باشم. دو سه کلمه حرف زدم، شاید یک مقداری قیافه‌ام، یک مقداری حنجره‌ام، یک مقداری نوع صحبت‌م، یک مقداری تواضع‌م، در مجموع چنین چیزهایی، یک مقداری هم از اسلام صحبت کردیم. خدا می‌داند که همین رفیق من، نصرت ابوخلیل که وکیل عدلیه شیعه بود، بعد از یک هفته پیش من آمد و گفت: تو چکار کردی با این نقیب [رئیس اتحادیه]؟ گفتم: چی شد؟ گفت: وقتی از صور برگشت، در

جلسه هیئت‌مدیره به من گفت که نصرت، من حالا فهمیدم که فقه اسلامی و فقه شیعه می‌تواند احتیاجات بشر را در قرن بیستم تأمین کند. با یک نیم ساعت صحبت.

آقایون ما بت پرست نیستیم. فکر نکنید که این برای شخص من افتخاری است. خدا می‌داند که من چیز تازه‌ای ندارم. همین چیزهایی که در کتاب‌ها در دسترس آقایون هست، همان را می‌گویم، منتها در یک قاب تمیز می‌گذارم، در یک سفره پاکیزه عرضه می‌دارم. همین، هیچ کاری نمی‌کنم.

همچنین، جلساتی بودم که عده‌ای از زن‌های مسلمان و دخترهای مسلمان بیروت بودند. دختر صائب سلام هم بود. شخصیت‌های خیلی بزرگ بودند. یکی‌شان هم دختر ریاض الصلح بود. این خانم مقالاتی می‌نویسد که بیروت را تکان می‌دهد. از نویسندگان بسیار توانا و خیلی هم دور از اسلام است. یک روز یکی از روزنامه‌نگاران آقای زهیر عسیران، مدیر روزنامه الهدف، که شیعه هم هست، از من دعوت کرد. گفت: شام بیا پیش من. چه روزی می‌آیی بیروت؟ گفتم: من روز پنج‌شنبه می‌آیم. گفت: شام. ما هم گفتیم: خیلی خوب. رفتیم آنجا دیدیم که چهار پنج نفر زن و دختر نشسته‌اند. البته، تا حدودی که معقول است، پوشیده بودند. گفت: آقا من خیلی از شما معذرت می‌خواهم که به شما نگفتم این خانم‌ها هستند. ترسیدم که اظهار انزجار بکنید، ولی ضرورتی می‌دیدم که شما اینها را ببینید و اینها هم شما را ببینند. گفتم: اهلاً و سهلاً، چه مانعی دارد، بفرمایید، کار من همین است.

نشستند و شروع کردند به صحبت کردن. همین خانمی که عرض کردم مقالاتش بیروت را تکان می‌دهد. این زن همسر یکی از نویسندگان فلسطینی مقیم مصر به نام ناصرالدین نشاشیبی بود که اسمش هم معروف است. گرفتاری پیدا کرده بود. این گرفتاری که منجر به طلاق شده بود، از نظر روحی به این خانم صدمه زده بود. شروع کرد به گفتن که این تحقیرها، این بی‌قانونی‌ها، این ظلم‌ها، بابا آخر قانون اسلامی، فقه اسلامی، چرا نسبت به زن‌ها این‌گونه می‌کند؟ گفتم: چکار می‌کند؟ شروع کرد به صحبت. یک ساعت، دو ساعت ما با اینها در رد همه مباحث صحبت کردیم. خدا می‌داند که در آخر جلسه آن چنان وضع عوض شد که اینها آمادگی خود را برای اینکه در دانشگاه‌ها و در مؤسساتی که هستند، دعوت به اسلام کنند، اعلام کردند. این خانم علیا الصلح اعلام کرد که آماده است از همان مقالات شکننده به نفع حقوق اسلامی زن بنویسد و دفاع بکند از نظر اسلام درباره قوانین زنان.

وقتی من پا شده بودم، گفت: کجا می‌خواهی بروی؟ حالتش شبیه به حالت گریه و خشوع بود اصلاً. آخرش گفتم: بابا این اسلام غریب را در دانشگاه‌ها چه کسی باید غیر از شماها یاری کند؟ آخر من با این ریش و سنباده که نمی‌توانم در دانشگاه دختران حرف بزنم. شماها باید بکنید. چه کسی باید این کار را بکند؟ به حرف مادرهایتان هم که کسی گوش نمی‌کند. آنها هم که رفتند. ما آخوندها هم که با این هیکل و وضع نمی‌توانیم به مجالس بیاییم، پس شماها علم را بردارید، شماها پرچم را به دست بگیرید، شماها تبلیغات بکنید، شماها پیشوا باشید و دعوات باشید. به قدری اینها منقلب بودند، به قدری اینها اشک از چشمشان حلقه می‌زد. آخر از طرف دیگر هم از تحقیر مسیحی‌ها ناراحت بودند. اینها مسلمان‌اند. می‌بینند هرچه شنیده

می‌شود، از مسیحیت است، هرچه گفته می‌شود، از مسیحیت است، در هر مجلسی از مسیحیت صحبت هست، اما از اسلام صحبتی نیست. خوب، از این نظر ناراحت‌اند.

خلاصه حرف این است که قیام لله بر حسب تعلیمات قرآنی باید از قیام مثنی شروع شود، برای اینکه «یدالله مع الجماعه» است. وظیفه‌مان در این عصر خیلی سنگین است. دیگران صد سال است که دارند جلو می‌روند. خوب، ما نرفتیم و وضعمان بد شده، دهاتمان، زن‌هامان، بچه‌هامان، همسایه‌هامان، همه، را داریم از دست می‌دهیم. دیگر باید بیدار شد. این مؤسسه بهانه مناسبی است که آقایان اینجا جمع بشوند، بیایند، بروند، بجوشند، کتاب‌هاشان را اینجا بیاورند، دور هم بنشینند، بحث بکنند، یه چند نفری هم که هم‌فکرند، در نواحی مختلف برای توسعه این مؤسسه و خدمت به این مؤسسه همکاری کنند. جلسات سخنرانی، تدریس، آنچه بیشتر وعاظ اصفهان احتیاج دارند، ملل و نحل باشد، عقاید باشد، تراجم باشد، اصول و عقاید و تفسیر باشد، برگزار کنند. از اشخاصی که صلاحیت دارند، دعوت بشود که دو روز، سه روز در هفته درس بدهند. آقایون بزرگ‌ها هم در جلسات حاضر بشوند تا دیگران عارشان نشود از حاضر شدن ....